بازنگاهی تحلیلی و انتقادی به آیات اِسنادی کذب انبیا در پرتو فهم دقیق منابع روایی ـ
سیدمحمد موسوی‌مقدم، مهدی خوشدونی
علمی- پژوهشی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال هفدهم، شماره ٦٧ «ویژه قرآن و حدیث: پیوند ناگسستنی»، تابستان ١٣٩٩، ص ٨٨-٦٠

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

بازنگاهی تحلیلی و انتقادی به آیات اِسنادی کذب انبیا در پرتو فهم دقیق منابع روایی

سیدمحمد موسوی‌مقدم*

مهدی خوشدونی**

چکیده: با توجه به تعدادی از آیات قرآن کریم، احتمال صدور کذب از حضرت ابراهیم و حضرت یوسف3 در برخی از آرای علما مطرح شده است. علمای فریقین هر یک به نوعی درصدد تبیین این آیات برآمده و نظرات مختلفی در توجیه اقدام این دو پیامبر الهی بیان کرده‌اند که می‌توان به طور کلی به دو رویکرد صدق‌گرایانه و کذب‌گرایانهٔ همراه با توجیه (تقیه، توریه، معاریض کلام یا تعریض، دروغ اضطراری و مصلحت ...) خلاصه کرد. با بررسی منابع روایی که در تبیین این آیات، به ویژه در اصول الکافی آمده است، هر دو نگاه به طور مطلق نفی می‌شود و از دل این روایات و خانواده‌های حدیثی آن می‌توان راهکار سومی ارائه کرد که در این مقاله بدان پرداخته شده است، راهکاری که ضمن حل اشکالات وارده در این باره، تبیین بسیار دقیقی از آیات مذکور را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. مقاله حاضر تلاش دارد به ارائه نمونه‌ای موردی از کارآمدی منابع روایی در تبیین آیات مشکله، با توجه به خانواده حدیثی - روایات

*. استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران sm.mmoqaddam@ut.ac.ir

**. عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق۷ و دانش آموخته دکترای تخصصی پردیس فارابی دانشگاه تهران؛ (نویسنده مسئول) m.khoshdooni@isri.ac.ir

هم‌مضمون- به خصوص از روایات اصول الکافی کلینی بپردازد؛ که نمونه آن را تنها در مکتب حدیثی اهل‌بیت؛ و البته با تبیین و تحلیل آنها قابل مشاهده است. این احادیث می‌توانند پاسخگوی شبهات حول داده‌های معارفی برخی آیات قرآن باشند و از طرفی این دیدگاه مؤیداتی نیز در منابع فریقین دارد.
کلیدواژه‌ها: آیات مشکله؛ کذب انبیا؛ عصمت انبیا؛ روایات تفسیری؛ اصول الکافی؛ اصلاح.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

۱. مقدمه

با توجه به برخی از آیات قرآن کریم، خداوند در مقام نقل قول از انبیاء الهی عباراتی را ذکر می‌کند که قاطعانه نمی‌توان گفت که کلام بر صدق قابلِ حمل است و به تعبیری، غیر واقع‌گویی صورت گرفته، چنانکه بسیاری معتقدند حضرت ابراهیم۷ بیماری را بهانه‌ای برای حضور نیافتن در مراسم جشن مردم و اقدام خود در شکستن بت‌ها قرار داد. هم چنین حضرتش شکستن بت‌ها را به بت بزرگ نسبت داد، در حالی که روشن است این کار را بت بزرگ نکرده بود. حضرت یوسف۷ نیز اتّهام سرقت را متوجه قافله ساخت، در حالی که قافله، دزد جام مخصوص نبودند. لذا برخی از مفسران فریقین احتمال صدور کذب از انبیا را در این آیات داده‌اند. حقیقت این است که مفسّران در فهم، تبیین و تحلیل آیات، نظرات متفاوت و متناقضی را ارائه کرده و هر یک به نحوی این آیات را تبیین یا توجیه کرده‌اند و هیچ‌یک نتوانسته‌اند تحلیلی جامع، دقیق و کلی از این آیات ارائه دهند.

بنابراین، مسئله این است که آیا مفسرانی که تاکنون (غالباً با مکتب عقل‌گرایی) در جهت تبیین و تفسیر آیات قرآن کریم گام برداشته‌اند، به تنهایی توانسته‌اند تبیینی دقیق و خالی از اشکال در تفسیر آیات مشکلهٔ مذکور داشته و اشکالات در فهم آیات را به طور دقیق و کلی پاسخ داده باشند؟ دیدگاه مکتب تفسیری اهل‌بیت: در

تبیین این آیات چیست و آیا تاکنون به منابع روایی در حل این مسئله توجه شده است؟

مکتب تفسیری اهل‌بیت: در کنار سایر مکاتب در تفسیر قرآن کریم -که اصالت خود را از قرآن و تصریح رسول خدا٦ دارد- مکتبی است که می‌تواند راهکارهایی ارزنده در تفسیر آیات قرآن کریم داشته باشد. این مقوله معمولاً با فحص، بررسی و تتبّع این روایات و روایات هم‌مضمون به دست می‌آید؛ ولی عموماً بدان کمتر توجه شده یا در برخی از تفاسیر، تنها در مقام نقل از این منبع استفاده شده است. لذا هدف این مقاله اثبات کارآمدی روایات تفسیری اهل‌بیت: در تبیین این قبیل آیات است؛ حقیقتی که کمتر بدان توجه شده است.

در این مقاله با روش تطبیقی، ابتدا به رویکردهای فریقین در تبیین این آیات پرداخته شده است. به طور کلی دو نوع رویکرد صدق‌گرایانه و کذب‌گرایانه، البته همراه با توجیه (تقیه، توریه، اضطرار و...) وجود دارد که به هر یک به تنهایی اشکالاتی وارد است؛ اما تبیین اهل‌بیت متمایز از دو رویکرد یادشده است. در روایات متعدد وارده، به ویژه در منبع معتبری همچون اصول الکافی این دو رویکرد و تفسیر از آیات، مردود شمرده می‌شود، آنگاه با بررسی و تحلیل روایات هم-مضمون، راهکار سومی ارائه می‌شود.

۲. پیشینه طرح

در مقالاتی که در بحث کذب و جواز کذب و توریه نوشته شده، هریک به نوعی متعرض این بحث شده‌اند؛ در مقاله *اصل صداقت در قرآن و تحلیل موارد جواز کذب*، نوشته جواد ایروانی (آموزه‌های قرآنی، ش۱۳، ۱۳۹۰) به تحلیل موارد جواز کذب پرداخته و با ارائهٔ معیار صدق و کذب، موارد جواز کذب از نظر حکم و عدم تحقق کذب از نظر موضوع بررسی شده است. مقاله *بازخوانی روایات توریه و حکم آن*،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

نوشته جواد ایروانی (حدیث‌پژوهی، ش ۸، ۱۳۹۱) به طور گسترده به بحث توریه و ارتباط آن با کذب و موارد جواز استفاده از توریه پرداخته و به خوبی از عهدهٔ بررسی فقهی مبحث توریه و ارتباط آن با دروغ برآمده است. البته نویسنده مقاله به ادلّهٔ جواز توریه پرداخته و آن را تحلیل نموده، که در مواردی با روایات و آیات مورد بحث پژوهش ما در ارتباط است. اما تحلیل مذکور از آیات و روایات مورد بحث ما تنها در بحث توریه است. در بعضی مقالات نیز به بحث تقیه پرداخته شده که هدفشان غالباً بررسی این بحث، از منظر فقهی است؛ به عنوان نمونه، مقاله *توریه*، *نوشته* سید محمدمهدی رفیع‌پور. (مجله فقه اهل‌بیت، ش۶۳-۶۴، ۱۳۸۹) در این مقالات، در مواردی به این روایات پرداخته شده که در صدد اثبات نظر خویش همچون توریه یا دروغ اضطراری با استناد به این روایات است و در مواردی در تبیین دیدگاه مدّ نظر استفاده شده است. در برخی موارد نیز وارد بحث سندی شده، اما توجهی به محتوای این روایات نگردیده است؛ با اینکه خود این روایات راه‌حلی را ارائه کرده که در هیچ‌یک از تفاسیر فریقین جز در مکتب تفسیری اهل‌بیت قابل مشاهده نیست. بنابراین، تاکنون در اثر پژوهشی دیگری به طور مستقل به این آیات پرداخته نشده و منطق اهل‌بیت در تبیین این آیات مورد بحث قرار نگرفته است. از این رو، در مقاله حاضر به موارد ذیل پرداخته شده است:

نخست، بررسی جامع دیدگاه‌ها در تبیین این آیات، کشف رویکرد و تحلیل اشکالات بر آن.

دوم، ارائه راهکار تفسیری مکتب اهل‌بیت؛ به نحوی که اشکالات رویکردهای قبلی را ندارد.

سوم، در این مقاله به تمام اشکالات حول این آیات پرداخته و پاسخی دقیق و راه‌حلی کامل ارائه شده و مشکل برداشت‌شده از آن آیات به طور کلی حل شده

است.

تفاوت این مقاله با مقالات یادشده پیشین در چند نکته است:

اول، در مقالات نامبرده، برخلاف مقاله حاضر، استفاده از روایات اهل‌بیت: در تفسیر آیات، استفاده‌ای فقهی یا استشهادی است و در مواردی نگاهی سندگرایانه و فاقد تحلیل است.

دوم، در موارد فوق با نگاهی جامع، دقیق و تطبیقی همراه با تحلیل به این روایات پرداخته نشده، اما در این مقاله تلاش شده با رویکردی تطبیقی دیدگاه‌های مشترک و مختلف فریقین در تفسیر این آیات بررسی شده و با ارائه رویکرد اهل‌بیت: به تفسیر این آیات، نقش حقیقی آنها در فهم دقیق آیات را به عنوان نمونه‌ای تفسیری بررسی کرده و راهکار آنها در حلّ این مسئله با توجه به روایات هم‌مضمون مورد مداقّه قرار گیرد.

۳. رویکردها در تبیین آیات اِسنادی کذب انبیاء

مفسران فریقین در تفسیر این آیات، دو رویکرد را اساس و محور تفسیر خویش قرار داده‌اند. این رویکردها بر اساس صدق و کذب در کلام شکل گرفته است که عبارتند از:

۳-۱. صدق‌گرایانه

اساس این رویکرد، تلاش برای اثبات تنزیه انبیا از کذب و ادعای تطبیق کلام آنها بر صدق است و دلایلی را در توجیه و اثبات نظر خود می‌آورند. از منظر طرفداران این رویکرد، کذب با جایگاه شخصیتیِ انبیا در تعارض است. بر این اساس، تلاش این رویکرد معطوف به اثبات این حقیقت است که آنچه بر زبان انبیا در آیات یادشده آمده، همان مطابق واقع اتفاق افتاده و کلام آن بزرگواران، صادقانه است. پیامد این رویکرد به تفسیر آیات مزبور، عدم توجه به ظاهر کلام یا سیاق

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

آیات مذکور است که در دلایل یادشده در میان مفسّران فریقین دیده می‌شود.

۱-۱-۳. مفسران اهل سنت

فخر رازی در تفسیر خود، ضمن آوردن آرا و نظرات مختلف ذیل آیه «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا» می‌گوید: "هو قول كافة المحققين أنه ليس بكذب" (فخر رازی، ۱٤۲۰ق، ج۲۲، ص۱۵۵). آلوسی نیز ذیل آیه «إِنِّي سَقِيمٌ» می‌گوید:حضرت ابراهیم۷ از این کلام اراده کرده است که به زودی مریض خواهد شد و ایشان راست گفته است. (آلوسی،۱٤۱۵ق، ج۱۲، ص ۹۸) در تفاسیر دیگر، عبارت"سأسقم"یا "أنّی سقیم القلب" دیده می‌شود. (رک: ابن‌جوزی، ۱٤۲۲ق، ج۳، ص٥٤٥؛ فرّاءبغوی، بی‌تا، ج۲، ص۳۸۸؛ ابوحیان اندلسی،۱٤۲۰ق، ج۹، ص۱۱۰) همچنین ذیل همین آیه برخی مفسران با عبارت "و لم یکن هذا کذباً منه" (سید قطب،۱٤۱۲ق، ج ۵، ص۲۹۹۳) بر عدم کذب حضرت ابراهیم۷ تأکید دارند.

پس در این رویکرد، تلاش برای اثبات صداقت و نفی کذب است، به این معنا که هر آنچه بیان شده اتفاق افتاده است، و اثبات آن از ظاهر کلام برنمی‌آید که زبان حال است، و اگر بدان قائل شویم و آن را تأیید کنیم، دچار اشکالاتی در توضیح و تفسیر آیه خواهیم شد که در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

۱-۲-۳. مفسران شیعه

در رأس این دسته از مفسران امامیه می‌توان به نظر صاحب المیزان اشاره کرد. ایشان ضمن تشریح ماجرا و بررسی وجوه عبارت "انی سقیم"، در نهایت قول به سقیم بودن حضرت ابراهیم۷ را می‌پذیرد. (طباطبایی، ۱٤۱۷ق، ج ۱۷، ص ۱٤۸) صاحب مجمع البیان هم در نهایت به صراحت اظهار می‌کند که: "به هر صورت، دروغ گفتن به هیچ وجهی پسندیده نیست" (طبرسی،۱۳۷۲، ج ۷، ص۸٦) بنابراین، ایشان به طور

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

کل نظریه امکان کذب انبیا را نفی می‌کند.

البته این دو مفسّر در توجیه قول حضرت یوسف۷ نیز این‌گونه اظهارنظر می‌کنند که: "منظورش از اینکه گفت: شما دزد هستید، این نبود که پیمانه را دزدیده‌اید، بلکه منظورش این بود که شما بودید که یوسف۷ را از پدرش دزدیدید و در چاه انداختید. قول دیگر آن است که این جمله به صورت استفهام و پرسش صادر شده و همزهٔ استفهام از اول جمله ساقط شده، یعنی آیا شما دزد هستید؟" (طبرسی،۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۸۵؛ طباطبایی،۱٤۱۷ق، ج۱۱، ص۲۲۲) قریب به این مضامین که منظور از دزدی، سرقت یوسف۷ از پدر است، در تفاسیر دیگر نیز دیده می‌شود. (کاشانی،۱۳۳٦، ج ۵، ص٦۳؛ صادقی تهرانی،۱٤۱۹ق، ص۲٤٤؛ اصفهانی، ۱۳٦۱، ج٦، ص ٤۰۵) در تمام این موارد، تلاش برای اثبات صداقت حضرت یوسف۷ بوده، مبنی بر اینکه کلام ایشان مطابق واقع بوده است. این نظر دربارهٔ «إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ» که منظور سرقت حضرت یوسف۷ از پدرش باشد، در مفسّران شیعه طرفداران بیشتری دارد.

در تفسیر «إِنِّی سَقِیمٌ» نیز گفته شده: «مشارف للسّقم» (در شُرُف بیمار شدنم)، چرا که بیماریِ شایع در آن زمان طاعون بوده است. (قمی مشهدی، ۱۳٦۸، ج۱۱، ص ۱۳۸) یا گفته شده: «إِنِّی سَقِیمٌ» (به درستی که من بیمارم)؛ یعنی استدلال می‌کنم به اینکه البته بیمار خواهم شد و تب نوبه مرا در خواهد یافت. (کاشانی، ۱۳۱٦، ج ۷، ص٤۷٦)

برخی از دیگر مفسران متأخر شیعه نیز در بحث حضرت ابراهیم۷ دو قول را مناسب می‌داند: اینکه او یا واقعاً بیمار بوده و یا اینکه ابراهیم۷ واقعاً بیماری جسمی نداشت، اما روحش بر اثر اعمال ناموزون این جمعیت و کفر و شرک و ظلم و فسادشان بیمار بود؛ پس در هر دو حالت واقعیت را گفته است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷٤، ج ۱۹، ص۹۱-۹۲)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

در بارهٔ حضرت یوسف۷ نظر دیگری نسبت به این دیدگاه - چه در میان مفسران عامّه و چه مفسران خاصّه - وجود دارد. بر اساس این نظر، قائل قول «اَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُون» را حضرت یوسف۷ نمی‌داند، لذا کذب را در این آیه متوجه ایشان نمی‌دانند. نتیجه آنکه انتساب کذب به حضرت یوسف۷ نفی می‌شود که اثبات دیدگاه صدق‌گرایانه است. (نک: طیب، ۱۳۷، ج۷، ص۲۳۷؛ طوسی، بی‌تا، ج٦، ص۱۷۰؛ طباطبایی، ١٤١٧ق، ج١١، ص٢٢٢؛ اصفهانی، ١٣٦١، ج٦، ص٤٠٥؛ بغوی، ١٤٢٠ق، ج٢، ص٥٠٤؛ فخر رازی، ١٤٢٠ق، ج١٨، ص٤٨٦)

از آنچه گفته شد، نتیجه می‌شود که در این دیدگاه:

اول: ادعای *«صدق کلام»*، محور اصلی همهٔ مفسّران این دیدگاه است.

دوم: در باره حضرت ابراهیم۷ این توجیه که *«به زودی مریض خواهد شد»* طرفداران بیشتری دارد.

سوم: در باره حضرت یوسف۷، گاه قائل قول را غیر حضرت یوسف۷ می‌داند و کذب را از ایشان رفع می‌کنند که در شیعه و اهل سنت گروهی بر این نظرند؛ و گاه گفته شده منظور از دزدی، *«سرقت یوسف۷ از پدرش»* است، که این نظر در میان مفسران شیعه طرفداران بیشتری دارد.

۲-۳. کذب‌گرایانه

تبیین این رویکرد در این باره، ردّ صدق و پذیرش کذب است و سخنان یادشده از انبیا مطابق واقع و حقیقت نیست، بلکه نبیّ الهی به جهت ضرورت و اهمیت، سخن کذبی بر زبان رانده است. هرچند ممکن است بعضی از مفسران در این رویکرد - به جهت قبح واژهٔ کذب - به صراحت بدان اذعان نکرده باشند، اما نتیجهٔ سخن آنها اثبات کذب این دو نبیّ الهی در کلامشان است.

در این رویکرد نیز دو نوع نگاه وجود دارد: گروهی از مفسران، آشکارا تصریح

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

به کذب نموده و گروهی دیگر با عدم تصریح به کذب، ضمن قبول عدم صدق انبیا، تلاش برای توجیه اقدام این دو پیامبر خدا در غیر واقع‌گویی کرده، دلایلی همچون ضرورت، تقیه، توریه و ... را بیان داشته‌اند.

۱-۲-۳. تصریح به کذب (مفسّران اهل سنت)

در این نگاه با توجه به روایاتی منتسب به رسول خدا٦ درباره حضرت ابراهیم۷، تصریح به کذب ایشان شده است. البته این دست روایات و این رویکرد، بیشتر و پیشتر در منابع اهل سنت دیده می‌شود و آن قولِ منتسب این است که: «لم یکذب ابراهیم فی شیء قطّ الا فی ثلاث کلهنّ فی الله؛ قوله: إِنِّی سَقِیمٌ و لم یکن سقیما، و قوله لسارة: أختی، و قوله: بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا» (سیوطی، ١٤٠٤ق، ج٤، ص٣٢١)؛ ابراهیم۷ تنها در سه مورد دروغ گفت که همه‌اش درباره خدا بود. نخست؛ سخن او که گفت: «إِنِّی سَقِیمٌ»، در حالی که واقعاً مریض نبود. دوم؛ آنجا که گفت اره خواهر من است. سوم؛ سخن او که گفت: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا».

این روایات در منابع متعددی از اهل سنت، با مضامین مشابه و محتوای تقریباً یکسان نقل شده است و این عبارات در تمام روایات دیده می‌شود. (نک: ثعالبی،١٤١٨ق، ج ٤، ص٩٠؛ ثعلبی نیشابوری،١٤٢٢ق، ج ٨، ص١٤٨؛ ابن کثیر دمشقی،١٤١٩ق، ج ٧، ص٢١؛ ابن عربی، بی‌تا، ج٣، ص١٢٦٤؛ ابن ابی‌حاتم، ١٤١٩ق، ج ٨، ص٢٤٥٦؛ طبری، ١٤١٢ق، ج١٧، ص٣١) لذا این مفسّران با آوردن این روایات، ضمن تأیید روی ندادن آنچه بیان می‌شود، تصریح به کذب حضرت ابراهیم۷ می‌کنند، ضمن اینکه مدّعی صحت این دیدگاه هستند؛ یعنی ذیل این آیات بر این مسئله تأکید دارند که این احادیث صحیح و مورد اعتمادند؛ در مورد حضرت یوسف۷ نیز این موضوع را با داستان حضرت ابراهیم۷ و اجازه دادن خدا به ایشان در گفتن کذب مرتبط دانسته‌اند. (رک: طبری، ١٤١٢ق، ج١٧، ص٣١) نیز ذیل آیات مرتبط با ماجرای حضرت یوسف۷ گفته شده‌اند: در زمان ضرورت و مصلحت اجازه به

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

کذب داده شده است. (آلوسی، ۱٤۱۵ق، ج ۷، ص۲٤)؛ پس در این دیدگاه به صراحت بیان می‌شود که نبیّ خدا دروغ گفته و سخن ایشان مصداق کذب است.

۲-۲-۳. عدم تصریح به کذب

در این رویکرد، ممکن است به صراحت ادعای کذب به انبیا داده نشده، ولی با توجیه، قائل به این حقیقت هستند که آنچه ذکر شده با واقعیت تطابق ندارد و صدق نیست. در این نگاه با پذیرش غیرمستقیم کذب، سعی بر توجیه عمل با عناوینی از قبیل توریه، تقیه، مصلحت و ... می‌نمایند. در این دیدگاه تلاش می‌شود این‌گونه گفتارها را مساوی با افتراهای مذموم عقلی و حرام شرعی قرار ندهند و انبیا را از اتهام کذب حقیقی مبرّا سازند. کوتاه سخن، دروغ در این موارد در حالت اضطرار است و جنبهٔ حرام شرعی را ندارد. اما آنچه غیر قابل انکار است، اینکه دروغ در موارد اضطرار نیز دروغ است، همانند اکل میته در حالت اضطرار؛ هرچند جایز است و حرمت بر آن نیست، اما در هر صورت عمل اکل میته صورت گرفته است؛ یعنی آنکه مطابق این نگاه در این موارد کذب است، اما بر آن عقابی نیست. این واقعیتی است که از آن گریزی نیست و خواسته یا ناخواسته طرفداران این نگاه بدان دچارند.

دو نمونه از این توجیهات چنین است:

۱. توریه و تقیه

در این دیدگاه، اقدامات رخ‌داده در حالت تقیه یا توریه محسوب می‌شود. (صادقی تهرانی، ۱۳٦۵، ج ۲۵، ص۱۷۳؛ زحیلی، ۱٤۱۸ق، ج ۲۳، ص۱۱۲؛ اصفهانی، ۱۳٦۱ش، ج ۱۱، ص۹۷؛ مترجمان، ۱۳۷۷ش، ج ۱۱، ص ۲٤۸) علامهٔ طباطبایی هم در شمار طرفداران صدق کلام دربارهٔ انبیا است، اما غیر از نظر خود، نظری دیگر را هم می‌پسندد که نسبت به سایر نظرات، از همه وجیه‌تر و بهتر است و آن از باب معاریض کلام است. (طباطبایی،۱۳۷٤ش، ج ۱۷،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

ص ۱٤۸)

۲. مصلحت و اضطرار

بر این اساس در بارهٔ حضرت یوسف، اگر او را دزد خواند، در نظر برادران به او تهمت زده نه در نظر خود او. خلاصه آنکه این نامگذاری، نامگذاریِ جدّی و تهمت حقیقی نبوده، بلکه توصیفی صوری بوده که *مصلحت لازم و جازمی* آن را اقتضا می‌کرده است. با در نظر داشتن این جهات، گفتار یوسف۷ جزو افتراهای مذموم عقلی و حرام شرعی نبوده است. (طباطبایی، ۱٤۱۷ق، ج۱۱، ص۲۲۲) و آن را به جهت مصالح والاتر جایز دانستند. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ٦، ص۱۲٦)

نتیجه آنکه در این رویکرد در تفسیر آیات:

۱. یا به صراحت، کذب در آیه را متوجه انبیای مذکور ساخته‌اند.

۲. یا اینکه با توجیه، اقدام انبیا را به عدم تطبیق سخنِ گفته شده با واقعیت تأیید کرده، و به طور ضمنی و تلویحی کذب را متوجه نبی الهی دانسته‌اند.

البته گفته خواهد شد که هیچ یک از این دو توجیه در شأن انبیای الهی نیست.

۳-۳. نقد و بررسی رویکردها

در این دو رویکرد، هریک به دلایلی به اثبات نظر خویش پرداخته و غالباً سعی در تطهیر انبیای الهی کرده‌اند. حق هم این است که انبیای الهی معصوم‌اند و هرگز دروغ نمی‌گویند؛ اما حقیقت این است که هیچ‌یک از دو رویکرد، به طور قاطع این مسئله را حل نکرده‌اند. البته در این مقاله قصد طرح اشکال و پاسخ‌گویی به دلایل این دو رویکرد وجود ندارد، اما برای روشن شدن کارایی و کارآمدی و نیز تأیید دیدگاه نهایی که حاصل مکتب اهل‌بیت: است، ناچار در ادامه به نمونه‌هایی از این اشکالات پرداخته می‌شود.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

در رویکرد صدق‌گرایانه، توجیهاتی مطرح می‌شود از این قبیل که حضرت ابراهیم۷ واقعاً بیمار بوده یا نزدیک به بیماری، و یا اینکه منظور از سارق بودن قافله، این است که شما حضرت یوسف۷ را از پدرش دزدیدید. اما این سخنان ادعاهایی است که هیچ دلیلی برای اثبات آنها نیست، بلکه تنها اظهارنظری در توضیح و توجیه آن و بدون مؤید است. از طرفی قرائن (از جمله سیاق) گواه غیر واقع‌گویی است.

صدق‌گرایی در آیهٔ «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» چگونه قابل توجیه می‌باشد، در حالی که ظاهر این تعبیر به نظر مفسّران با واقعیت تطبیق ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷٤ش، ج ۱۳، ص ٤۳۸)؛ یعنی امکان ندارد بت بزرگ این کار را کرده باشد، پس کلام قطعاً مخالف واقعیت است. حضرت ابراهیم۷ به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷٤ش، ج۱۳، ص ٤۳۸)

همچنین توجیه آیه «إِنِّي سَقِيمٌ» با "أنّی سقیم القلب" (ابن جوزی، ۱٤۲۲ق، ج۳، ص ٥٤٥؛ قمی مشهدی، ۱۳٦۸ش، ج۱۱، ص۱۳۸) با آن حضرت ابراهیم که قرآن درباره ایشان می‌فرماید: «إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (صافات:۸٤) منافات دارد. خدای تعالی او را صاحب قلبی سلیم معرفی کرده است. (طباطبایی، ۱٤۱۷ق، ج۱۷، ص ۱٤۸)

وجود دو جریان رقیب در مقابل جریان تفسیری صدق‌گرایی نشان می‌دهد این جریان تفسیری به تنهایی نتوانسته تبیینی کفایی و قطعی از آیات یاد شده داشته باشد. در رویکرد کذب‌گرایانه که روایاتی از اهل سنت بدان اشاره می‌کند، مطابق دیدگاه مفسران مشهور آمده است: "دلایل عقلی غیر قابل‌تأویل دلالت دارند بر اینکه پیامبران تحت هیچ شرایطی دروغ نمی‌گویند و جایز نیست در اخبار، مردم را گمراه یا نسبت به آنها تقیه کنند؛ زیرا اینها سبب می‌شود که مطالب و اعمال آنها ایجاد

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

شکّ و تردید کند. از پیامبر گرامی اسلام۶ منقول است که: «لا یصلح الکذب فی جد و لا هزل»" (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۷، ص۸۶)؛ اساساً کسی که دارای قلب سلیم است محال است که دروغ بگوید. (طباطبایی، ۱٤۱۷ق، ج ۱۷، ص۱٤۸) انبیا و معصومان محال است دروغ از آنها صادر شود. (طیب، ۱۳۷۸ش، ج۷، ص۲۳۷) لذا این روایات با مسلّم اعتقادات همخوانی ندارد و اتهام کذب به انبیا خطایی نابخشودنی است. صاحب مفاتیح الغیب ذیل روایاتی که اتهام کذب به حضرت ابراهیم۷ می‌زنند، می‌گوید: «انتساب نسبت کذب به راویان این حدیث، شایسته‌تر است تا اینکه به انبیا (علیه صلوات و السلام) تهمت کذب را منتسب کنیم». (فخر رازی، ۱٤۲۰ق، ج۲۲، ص۱۵٦) بنابراین، گروهی از روایات را که تهمت کذب به حضرت ابراهیم۷ می‌زنند، باید به دیوار کوبید. (صادقی تهرانی، ۱۳٦۵ش، ج ۲۵، ص۱۷۳)

و از طرفی در رویکرد کذب‌گرایانه که غالباً در توجیه مطلب به تقیه یا توریه استناد می‌کند بعضی از مفسرانِ شاخص خلاف این نظر را داشته و تقیه (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۷، ص۸٦) و توریه (مکارم شیرازی، ۱۳۷٤ش، ج ۱۹، ص ۹۲) را برای انبیا مناسب ندانسته‌اند؛ چرا که موجب شک و تردید در سخنان انبیا می‌گردد. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۷، ص۸٦) نیز، از دیدگاه عده‌ای از فقها توریه مساوی با کذب است. (رک: رفیع‌پور، ۱۳۸۹، ص ۲۱۸؛ ایروانی، ۱۳۹۱، ص ۹۳)

علامه طباطبایی این نگاه را که این آیات را از باب معاریض کلام بدانیم – که توریه از جمله آنهاست - مناسب ندانسته و هرچند که بهترین توجیه را این وجه (معاریض کلام) دانسته، اما درباره این آیات صحیح نمی‌داند؛ زیرا باعث می‌شود اعتماد مردم به سخنان انبیا سست گردد. (طباطبایی، ۱٤۱۷ق، ج ۱۷، ص ۱٤۹)

اما بعضی از مفسران درباره عبارت «اَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُون» در یکی از احتمالات و توجیهات خود، قائل قول را حضرت یوسف۷ ندانسته و در نتیجه کذب را از

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

ایشان نفی می‌کنند. (نک: طوسی، بی‌تا، ج٦، ص ١٧٠؛ طباطبایی، ١٤١٧ق، ج ١١، ص٢٢٢؛ اصفهانی، ١٣٦١ش، ج ٦، ص٤٠٥؛ بغوی، ١٤٢٠ق، ج ٢، ص٥٠٤؛ فخر رازی، ١٤٢٠ق، ج١٨، ص٤٨٦) البته امکان اینکه "مؤذن" کسی غیر از حضرت یوسف۷ باشد - به گواه سیاق آیه - محتمل است؛ اما این مسئله نمی‌تواند دلیلی بر ادعای آن دسته از مفسرانی باشد که می‌گویند این سخن کذب ربطی به حضرت یوسف۷ ندارد، زیرا او که گویندهٔ آن نیست!

اول اینکه، خداوند در ادامه آیات می‌فرماید: «كَذَالِكَ كِدْنَا لِيُوسُف» (یوسف:٧٦)؛ این گونه راه چاره را ما به یوسف یاد دادیم. یعنی اصل مسئله به تعلیم الهی بوده و اصلاً این اقدام، راهکاری به دستور الهی بوده است. بنابراین، این کیدی بود که خداوند برای راحتیِ یوسف۷ به ایشان یاد داد. (ثعالبی، ١٤١٨ق، ج٣، ص ٣٣٩) ابن عربی ضمن آوردن اشکالات مختلفی که ذیل این آیه ممکن است متصور شود، به عنوان جواب نهایی می‌گوید: "و ذلك أنه كان بإذن من الله فلا اعتراض فيه." (ابن عربی، بی‌تا، ج٣، ص ١٠٩٥)

دوم اینکه، حتی اگر مؤذن نیز حضرت یوسف۷ نباشد، ایشان به او دستور داد (نک: صادقی تهرانی، ١٤١٩ق، ص٢٤٤) تا این‌گونه قافله را خطاب کند؛ زیرا بدون دستور و راهنمایی، حضرت یوسف۷ چنین حرفی را به زبان نمی‌راند. بعلاوه بعضی بر این حقیقت تصریح کرده‌اند که خودِ حضرت یوسف۷ دستور داد که قافله را چنین ندا دهند (طبرسی، ١٣٧٢ش، ج ٥، ص ٣٨٥، طباطبایی، ١٤١٧ق، ج ١١، ص٢٢٢) اگر اشکال شود که این امکان هست که وی بدون اجازه و دستور حضرت یوسف۷ (ابوالفتوح رازی، ١٤٠٨ق، ج١١، ص ١١٨؛ جصاص، ١٤٠٥ق، ج٤، ص٣٩٠) و از روی بی‌خبری بانگ برآورد که شما سارق هستید، پاسخ این است: مگر نه اینکه خطاب در حضور حضرت یوسف۷ بوده است؛ بنابراین، سکوت معصوم۷ که همان تقریر است دلیلی بر تأیید این حقیقت

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

است، وگرنه قطعاً باید حضرت یوسف۷ جلوی منکر و گناه را می‌گرفت. (نک: صادقی تهرانی، ۱۳٦٥ش، ج ۱٥، ص١٦٠) از همه مهم‌تر، روایات اهل‌بیت: به طور ضمنی انتساب این قول به حضرت یوسف۷ را تأیید می‌کنند. (نک: کلینی، ١٤٠٧ق، ج٢، ص٣٤١)

بنابراین، انگارهٔ نفی کلی و بی‌ارتباطی و بی‌اطلاعیِ حضرت یوسف۷ درباره خطاب غیرواقعی آیه «اَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُون» نادرست است و از هر جهت - چه مستقیم خود گفته باشد و چه غیرمستقیم - غیر واقع‌گویی در این آیه متوجه حضرت یوسف۷ است.

اما اینکه گفته شده منظور سرقت یوسف۷ از پدر است، ادعایی است که مؤیدی بر آن نیست. قائلان به این نظر، دلیل و گواهی اطمینان‌بخش بر اینکه منظور حضرت یوسف۷ سرقت او از پدرش بوده باشد، ارائه نکرده‌اند، زیرا تنها روایت موجود در تفسیر قمی است که بعضی از مفسران متأخر از آن بعدها نقل کردند و آن این است: "فسئل الصادق علیه السلام عن قوله «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ» قال: ما سرقوا و ما کذب یوسف فإنما عنی سرقتم یوسف من أبیه". (قمی مشهدی، ١٣٦٨ش، ج ١، ص ٣٤٩) این روایت از چند جهت دارای اشکال است: اول اینکه در تمام منابعی که به این حدیث استناد کرده‌اند (با این لفظ) فاقد هر گونه زنجیره سند است و به صورت مرفوع به امام صادق۷ منتسب شده و مصدر اصلی آن فقط تفسیر قمی است، که در مقابلِ روایاتی که در ادامه خواهیم آورد، دارای زنجیرهٔ سند و در مصدری معتبر چون کافی، آن هم در اصول کافی، نقل شده است. دوم اینکه به نظر می‌رسد بر فرض صدور، تنها بخش اول روایت "ما سرقوا و ما کذب" با روایات دیگر شباهت مضمونی داشته و تقویت می‌گردد و قسمت دوم "فإنما عنی سرقتم یوسف من أبیه" اضافه تفصیلی و برداشت راوی

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

حدیث است که مدّرج در متن است. بنابراین، این تنها نظر و توجیهی در تفسیر این آیه است. و حتی اگر اثبات شود منظور این است، آنگاه ناچاریم بگوییم حضرت توریه کرده، زیرا مطلبی را بر زبان رانده که دیگران مطلب دیگری از آن برداشت کرده‌اند. بعلاوه گفته شد که بسیاری معتقدند توریه شأن انبیا نیست و حتی بعضی توریه را نوعی کذب می‌دانند.

آخرین مطلب در نفی این دو رویکرد، وجود جریان مخالفی است که به صراحت هر دو رویکرد را نفی می‌کند و آن جریان تفسیری اهل‌بیت: است که در روایات مختلف – که نمونه‌های آن در ادامه خواهد آمد- هر دو رویکرد در تفسیر آیات را مردود می‌شمارد.

نتیجه آنکه هیچ‌یک از این رویکردها نتوانسته‌اند تبیین دقیق، خالی از بحث و اطمینان‌بخش از این آیات را در اختیار مخاطب قرار دهند.

۳-۴. نظریه سوم (مکتب اهل‌بیت:)

در کنار نظریه‌های فوق در تفسیر این آیات، نظریه تفسیری اهل‌بیت: به شرح ذیل ارائه می شود:

۳-۴-۱. نفی صدق و کذب

در روایاتی که از اهل‌بیت: در کتب روایی و تفسیری شیعه در ارتباط با این آیات آمده است به دو نکته اساسی می‌توان پی برد:

اول، نفی کذب از انبیا؛ یعنی این دو نبیّ الهی در این موارد هم دروغ نگفتند.

دوم، نفی تطبیق با واقعیت؛ در عین حال، کاری که انجام داده‌اند نیز هرگز مطابق با واقع نبوده است.

حدیث اول: «... عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ (علیه السلام) فِی قَوْلِ یُوسُفَ "أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ" فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا سَرَقُوا وَ مَا کَذَب. وَ قَالَ إِبْرَاهِیمُ: "بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ"

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا فَعَلُوا وَ مَا كَذَبَ ...» (کلینی، ۱٤۰۷ق، ج ۲، ص ۳٤۱)؛ از امام باقر۷ درباره این آیه که حضرت یوسف۷ فرمود: ای اهل قافله، شما دزد هستید {نقل شده} که فرمودند: به خدا قسم آن قافله هرگز چیزی را ندزدیده بودند و حضرت یوسف۷ نیز دروغ نگفت. و سخن حضرت ابراهیم۷ که در قرآن می‌فرماید: «بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها بپرسید اگر سخن می‌گویند!» پس امام فرمود: به خدا قسم هرگز این کار را انجام نداده بود و حضرت ابراهیم۷ نیز دروغ نگفته بود.

حدیث دوم: «عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ (علیه السلام) ... تَلَا: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ» ثُمَّ قَالَ: «وَاللَّهِ مَا سَرَقُوا وَ مَا كَذَبَ» ثُمَّ تَلَا: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُم هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ» ثُمَّ قَالَ: «وَاللَّهِ، مَا فَعَلُوهُ وَ مَا كَذَبَ». (کلینی، ۱٤۰۷ق، ج ٤، ص ٥۰)

توضیح: عبارات زیر در این دو حدیث اهمیت دارد؛ با توجه به آنکه با قسم جلاله نیز همراه شده است.

*«والله ما کان سقیما و ما کذب»: به خدا قسم که او {ابراهیم} مریض نبود و دروغ نگفت.

*«و ما فعله کبیرهم و ما کذب»: بت بزرگشان آن کار را انجام نداد و {ابراهیم} دروغ نگفت.

*«والله ما کانوا سرقوا و ما کذب»: به خدا قسم {آن قافله} هرگز چیزی را ندزدیده بود و حضرت یوسف۷ نیز دروغ نگفت.

در منابع روایی شیعه روایات دیگری با همین عبارت یا مضامین شبیه به آن وجود دارد (نک: کلینی، ۱٤۰۷ق، ج۲، باب صدق و کذب؛ بحرانی، ۱٤۱٦ق، ج۳، ص۱۸۳؛ عروسی حویزی، ۱٤۱٥ق، ج٤، صص٤٤۳-٤٤٤، ٤۰٦) که به اختصار به دو مورد بسنده شده است.

از آنچه گفته شد و روایات مذکور، به نتایج ذیل می‌توان رسید که:

اول: انکارِ واقع شدنِ آنچه که انبیای مذکور در کلام خود بدان مدعی هستند

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

دوم: انکارِ هرگونه تهمت کذب به انبیا (رد رویکرد کذب‌گرایی).

یعنی در این روایات: الف) به صراحت عباراتی را که حضرت ابراهیم و حضرت یوسف۸ بر زبان رانده‌اند حقیقی نمی‌داند، ب) وقوع آنچه را که این انبیا در کلامشان بدان مدعی هستند رد می‌کند، ج) اهل‌بیت: قسم جلاله می‌خورند که آنها دروغ نگفته‌اند.

۲-۴-۳. نظریه اصلاح

دیدیم که کلام اهل‌بیت: در این باره عبارت از نفی اقدام و در عین حال، نفی کذب است. و در نهایت، نظریه اصلاح ارائه شده است.

در روایتی دیگر از امام صادق۷ درباره سخن حضرت ابراهیم۷ و حضرت یوسف۷ در قرآن کریم می‌فرماید: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا» إِرَادَةَ الْإِصْلَاحِ، وَ دَلَالَةً عَلَى أَنَّهُمْ لَا یَفْعَلُونَ. وَ قَالَ یُوسُفُ۷ إِرَادَةَ الْإِصْلَاحِ. (کلینی، ۱٤۰۷ق، ج۲، ص۳٤۲)؛ به راستی حضرت ابراهیم۷ فرمود: «بلکه بزرگشان این کار را کرده است» به قصد اصلاح (سامان دادنِ حال گمراهی بت‌پرستان و حفظ جان خود) و استدلال بر اینکه بت‌ها کاری نمی‌کنند و نمی‌توانند بکنند، و حضرت یوسف۷ هم به قصد اصلاح (سامان دادنِ حال پدر و برادران خود) فرمود: «به راستی شماها دزد هستید».

با توجه به آنچه که در ادامه خواهد آمد، در گفتمان اهل‌بیت: توجیه اقدامات این دو نبی الهی در آیات قرآن کریم در قاعده اصلاح (بین الناس) می‌گنجد و دست‌کم انگیزه برای اصلاح با انگیزه کذب قطعاً متفاوت است. اکنون برای تفهیم این قاعده به تحلیل روایات مرتبط با این حقیقت پرداخته می‌شود.

ردّ پای این نظریه در منابع حدیثی اهل سنت و شیعه به طور شایانی یافت می‌شود؛ برای نمونه:

«سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم) یَقُولُ: لَیْسَ الْکَذَّابُ الَّذِی یُصْلِحُ بَیْنَ النَّاسِ» (احمد

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

بن حنبل، بی‌تا، ج٦، ص٤٠٣)؛ شنیدم که رسول خدا٦ می‌فرمود: کسی که بین مردم اصلاح می‌کند کذّاب نیست.

الف) چیستی اصلاح؟

اصلاح هم‌ریشه با صلاح که در معنای مقابلِ فساد ذکر شده؛ پس اصلاح نقیض افساد است. (راغب اصفهانی، ١٤١٢ق، ج ١، ص٤٨٩؛ طریحی، ١٣٧٥، ج٢، ص٣٨٧؛ ابن منظور، ١٤١٤ق، ج٢، ص٥١٧) در قرآن کریم این دو مقابل هم ذکر شده‌اند: «وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها... .» (اعراف:٥٦ و ٨٥) لذا اصلاح به محو فساد حاضر و موجود (راغب اصفهانی، ١٤١٢ق، ج١، ص٤٩٠) و نیز به ایجاد خیر و ثواب در کارها معنی شده است. (فیومی، ١٤١٤ق، ج٢، ص ٣٤٥) در معنای «إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ»، «التألیف بینهم بالمودة» (ایجاد همنوع‌دوستی، محبت و آشتی بین مردم) نیز بیان شده است. (طریحی، ١٣٧٥، ج ٢، ص ٣٨٧)

اما در تبیین ماهیت و مقصود از اصلاحی که در این روایت آمده، از روایات مرتبط با این مسئله دو نوع نگاه قابل برداشت است. بخشی از روایات، اصلاح را به نوعی همگام با کذب دانسته‌اند، اما به نحوی است که آن را خارج از نتیجهٔ آن می‌دانند؛ یعنی از حیث عقوبت و به تعبیر روایت از لحاظ مسئولیت است. بخشی دیگر اصلاح را در قبال کذب، و صدق دانسته، قائل به تقسیم سومی در کلام هستند. اما وجه مشترک این دو نگاه این است که بی‌شک اصلاح سخنی است غیرواقع، و با انگیزه کاملاً متفاوت با انگیزه کذب و دروغگویی. و نقطه افتراق این دو دیدگاه در روایت، قرار گرفتن اصلاح ذیل وجه کلام در کذب، اما با انگیزه متفاوت از کذب، یا اینکه اصلاح قسم سومی از وجه کلام می‌باشد.

١) روایات دسته اول

در این روایات که در اصول کافی آمده، به نوعی از اصلاح، اطلاق به کذب شده است. آنها عبارتند از:

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

۱) إِنَّ اللَّهَ أَحَبَّ اثْنَيْنِ وَ أَبْغَضَ اثْنَيْنِ؛ أَحَبَّ الْخَطَرَ فِيمَا بَيْنَ الصَّفَّيْنِ وَ أَحَبَّ الْكَذِبَ فِي الْإِصْلَاحِ؛ وَ أَبْغَضَ الْخَطَرَ فِي الطُّرُقَاتِ وَ أَبْغَضَ الْكَذِبَ فِي غَيْرِ الْإِصْلَاحِ. (کلینی، ۱٤۰۷ق، ج۲، ص ۳٤۲)؛ همانا خداوند دو کار را دوست و دو کار را دشمن دارد، دوست دارد خرامندگی (و با تبختر راه رفتن) را در میان دو صف (از لشکر اسلام و کفر)، و دوست دارد دروغ گفتن را در جای اصلاح، و دشمن دارد خرامندگی در راه‌ها را، و (نیز) دشمن دارد دروغ گفتن را در غیر مقام اصلاح.

۲) كُلُّ كَذِبٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ يَوْماً إِلَّا كَذِباً فِي ثَلَاثَةٍ: رَجُلٌ كَائِدٌ فِي حَرْبِهِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ، أَوْ رَجُلٌ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ يَلْقَى هَذَا بِغَيْرِ مَا يَلْقَى بِهِ هَذَا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْإِصْلَاحَ مَا بَيْنَهُمَا .... الحدیث (کلینی، ۱٤۰۷ق، ج ۲، ص ۳٤۲)؛ از هر دروغگو در روزی بازپرسی شود جز در سه جا؛ یکی مردی که در نبرد خود (با دشمنان دین) راهکاری بجوید که گناهی بر او نیست، دیگری مردی که میان دو تن را سازش دهد و اصلاح کند، به گونه‌ای برخورد کند به غیر آنچه با دیگری برخورد می‌کند، و مقصودش از این کار اصلاح میان آن دو باشد ... تا آخر حدیث.

توضیح: از عبارت "أَحَبَّ الْكَذِبَ فِي الْإِصْلَاحِ" در روایت اول و "كُلُّ كَذِبٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ يَوْماً إِلَّا كَذِباً فِي ثَلَاثَةٍ" در روایت دوم به دست می‌آید که اصلاح قسمی از کذب است، اما کیفری متوجه این عمل نیست؛ یعنی از جمله مواردی است که اجازه داده شده است دروغ گفته شود. بنابراین، با این توجیه، انگیزهٔ حضرت ابراهیم۷ در این موارد اصلاح قوم خویش بوده است تا دست از اقدامات نابخردانهٔ خویش بردارند. دربارهٔ حضرت یوسف۷ نیز گویا مقصود اصلاح بین خود و برادرانش دربارهٔ نگهداشتن برادرش بنیامین نزد خود و گردن نهادن آنها به این کار بوده است.

۲) روایات دسته دوم

در روایاتی که ذیل نظریه اهل‌بیت: مطرح شد، در این موارد نفی کذب شده، در حالی که صدقی وجود ندارد. اگر سخن در صدق و کذب خلاصه می‌شود، پس کلام در اینجا باید بر چه وجهی حمل شود؟

حقیقت آن است که از روایات برداشت می‌شود، این نوع موارد هرگز دروغ نیست و داخل در کذب نمی‌شود. (در ادامه نیز جهت اثبات مدعا به نمونه‌های دیگری از آن اشاره خواهد شد)، چون سخن کذب در موارد اضطرار نیز دروغ است، اما حکم شرعی مترتّب بر آن در اینجا برداشته می‌شود، ولی جواز بر انجام آن را داریم؛ یعنی حرام نیست، ولی ماهیتش همان کذب است بدون حرمت شرعی؛ مثلاً در قاعدهٔ «اکل میته در شرایط اضطرار» عمل خوردن انجام می‌شود، بدون اینکه فعل حرامی صورت گیرد؛ یعنی حکم شرعی آن در این شرایط برداشته می‌شود، ولی اصل فعل صورت گرفته است؛ در حالی که - همانطور که گفته شد- کذب یا حتی دروغ مصلحتی و توریه نیز بر انبیا شایسته نیست. (نک: طباطبایی، ۱۳۷٤ش، ج ۱۷، ص ۱٤۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷٤ش، ج ۱۹، ص ۹۲)

اما در این دیدگاه، ادعا آن است که اساساً ماهیت چنین سخنی از سنخ دروغ نیست و وجه کلام ماهیتی دیگر دارد. علت اصرار پژوهشگر بر عبارت "غیر واقع‌گویی" در این مورد، نشان دادن تمایز بین این وجه سخن با دروغ است. البته لغت‌شناسان صدق و کذب را نقیض یکدیگر می‌دانند؛ اما به نظر می‌رسد کلام از لحاظ منطقی یا مطابق واقع است و یا مطابق واقع نیست؛ یعنی ماهیت هر سخنی از این دو حالت خارج نیست. در حالت اول مساوی با صدق است، اما در حالت دوم (غیرواقع بودن) - با توجه به گفتمان اهل‌بیت: - برداشت می‌شود که یا کذب

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

است یا اصلاح. به عبارتی، هر سخن غیرواقعی - با توجه به رویکرد دینی- مساوی کذب نیست، هرچند کذب در شمارِ کلام غیرواقع است. مشاهده می‌شود با این نگاه، ارتفاع نقیضین نیز رخ نخواهد داد و لذا اصلاح در این قسم از کلام می‌گنجد. در یک نگاه، کلامِ: ۱. مطابق واقع (صدق) ۲. عدم مطابقت با واقع (کذب، اصلاح) است؛ بنابراین، هر "غیر واقع‌گویی"، کذب نیست.

ریشهٔ این ادّعا روایاتی است که ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد. در روایتی از امام صادق۷ به صراحت به این مسئله اشاره می‌شود. ایشان سخن را بر سه وجه حمل کرده و می‌فرمایند: «الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ: صِدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاس» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۴۱)؛ کلام سه گونه است؛ اول: صدق، دوم: کذب، و سوم: اصلاح میان مردم.

در این نظریه، تقسیم کلام تنها به دو نوع صدق و کذب، منتفی است و قسم دیگری (اصلاح میان مردم) بر آن اضافه شده است.

بار دیگر به عبارات احادیث یادشده توجه کنید: «والله ما کان سقیما و ما کذب»، «و ما فعله کبیرهم و ما کذب» و «والله ما کانوا سرقوا و ما کذب». نفی صدق و نفی کذب در این موارد، خود گویای این حقیقت است که قسم سومی وجود دارد. روایت «الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاس» نیز در واقع مُبیّن و به نوعی شاهد جمع روایاتی است که هم کذب و هم صدق را از افعال این دو نبیّ الهی نفی می‌کنند.

در روایتی دیگر امام صادق۷ تصریح می‌کند که: «الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَذَّابٍ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۴۲). عبارت «الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَذَّابٍ»، خود بزرگترین دلیل بر این است که ماهیت سخن اصلاحی با دروغ به کلی فرق می‌کند.

روایت زیر نیز به صراحت به وجود رابطه بین مصلح و آیات مذکور اشاره دارد. امام صادق۷ از قول رسول خدا٦ عبارتی شبیه عبارت قبلی دارد، مبنی بر اینکه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

"لَاکَذِبَ عَلی مُصْلِحٍ"، یعنی اتهام دروغ‌گویی بر مصلح روا نبوده و مصلح، دروغگو نیست. حضرتش در ادامه به آیات مذکور استناد می‌کند:

«عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ (علیه السلام)، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله): لَاکَذِبَ عَلی مُصْلِحٍ»؛ ثُمَّ تَلَا: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ»، ثُمَّ قَالَ: «وَاللَّهِ، مَا سَرَقُوا، وَ مَا کَذَبَ»؛ ثُمَّ تَلَا: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُم هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ» ثُمَّ قَالَ: «وَاللَّهِ، مَا فَعَلُوهُ، وَ مَا کَذَبَ». (کلینی، ۱٤۰۷ق، ج ۲، ص۳٤۳)

از مطالب گفته شده، به خوبی روشن شد که در دیدگاه اهل‌بیت: چنین مواردی در قاعدهٔ دروغ نمی‌گنجد، بلکه ماهیتی دیگر دارد. سنخ سخن نیز، از ماهیت کذب نبوده است و با قاعدهٔ اضطرار نیز همراه نیست؛ بلکه در بیانات فقهی اهل‌بیت: بدان "اصلاح" گفته می‌شود، با ماهیتی کاملاً متفاوت از صدق و کذب. یعنی می‌خواهد بگوید در این آیات که حضرت ابراهیم و حضرت یوسف۸ کلامی را بر زبان راندند، این کار را انجام دادند و دروغ نیز نگفتند، بلکه کار آنها اصلاح بود. تأکید اهل‌بیت: بر تمایز کذب با اصلاح نیز در روایات مشخص شد.

با این قاعده که بر اساس ارائهٔ خانوادهٔ حدیثی و روایات هم‌مضمون، آن هم در مصدر مهمی چون «کافی» کلینی تبیین شد، نه اشکالات رویکرد صدق‌گرا مطرح می‌شود که مجبور شویم دلایلی غیرمنطقی در اثبات صدق در کلام آنها بیاوریم، نه نیاز به رویکرد کذب‌گرا است تا با قبول ظاهرِ آیات، مجبور به توجیه اقدام دو نبیّ الهی شویم و کذب را متوجه آن انبیای عظام کنیم؛ نتیجه آنکه اتهام به نسبیت در اخلاق در اسلام را متوجه خود سازیم.

دیگر سخن اینکه بعضی از این روایات در تفاسیر شیعه ذیل این آیات ذکر شده‌اند، و حتی بعضی مجموعهٔ این روایات را نیز ذکر کرده‌اند (نک: شبر، ۱٤۰۷ق، ج۳،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

ص ۲۹۵)، اما به این رویکرد توجه نشده و غالباً این روایات در تأیید و توجیه دو دیدگاه اول - صدق‌گرایانه و کذب‌گرایانه- به کار رفته است. غالب مفسرانی که از روایات اهل‌بیت: به عنوان استشهاد استفاده نموده‌اند، در تأیید این نظر که این روایات، نشان‌دهندهٔ جواز توریه یا تقیه هستند (به عنوان نمونه، نک: صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ش، ج ۲۵، ص۱۷۳؛ تفسیر هدایت، ۱۳۷۷ش، ج۱۱، ص۲۵۰) آن را ذکر کرده‌اند، غافل از اینکه این روایات تنها نافی کذب انبیا هستند. لذا به نظر می‌رسد تأکیدات روایات شیعه در این باره، برای اثبات توریه بودن سخن حضرت ابراهیم یا حضرت یوسف۸ نیست، بلکه تأکید و تصریح بر "نفی کذب بودنِ" آن است. روایات صحیح و موجود در منابع اصیل شیعه، مکرر تأکید کرده‌اند که حضرت ابراهیم و حضرت یوسف۸ دروغ نگفتند. (نک: ایروانی، ۱۳۹۱، ص۱۰۲) به نظر می‌رسد همسان‌پنداریِ اصلاح با دروغ در شرایط اضطرار و مصلحت، توریه و تقیه، در تفسیر این آیات و نیز حصر کلام در صدق و کذب، دو نگاه یکجانبه‌گرایانه (صدق‌گرایانه و کذب‌گرایانه) در تفسیر این آیات پدید آورده و سبب توجیه روایات تفسیری این موضوع شده است. به بیان دیگر، در تفاسیر شیعه گمان رفته که کلام در صدق و کذب منحصر است، لذا این دست روایات را یا در تأیید صداقت انبیا ذکر می‌کردند (رویکرد صدق‌گرایانه) و یا در تأیید کذب انبیا در شرایط اضطرار و تقیه و ... (رویکرد کذب‌گرایانه). حتی عبارت اصلاح نیز در تأیید "دروغ در شرایط اضطرار و تقیه" به کار رفته، که به زبان مردم بدان "دروغ مصلحتی" گفته می‌شود.

۳) جمع‌بندی روایات اصلاح

در جمع‌بندی این روایات باید به مؤلفه‌های ماهوی و صوری صدق و کذب توجه کرد. اگر کذب خبری است که مطابق واقع نیست و در این مورد با اصلاح

وجه یکسانی دارد، پس صورت کذب با اصلاح یکسان است، سخنی غیرواقع. اما نتیجهٔ کذب، فساد است؛ در حالی که بیان شد اصلاح دقیقاً مقابل فساد است؛ پس بدین رو ماهیت کذب و اصلاح به طور کلی متفاوت است، چرا که انگیزه در کذب، گمراه ساختن مخاطب است که به فساد می‌انجامد، اما انگیزه در اصلاح، تألیف قلوب و مقابله با فساد است.

بنابراین با این نگاه می‌توان گفت که روایات دسته اول که به نوعی اطلاق به کذب نموده و اصلاح را از مستثنیات کذب دانسته‌اند، ناظربه مؤلفه‌های صوری کلام‌اند که "غیر واقع‌گویی" است، یعنی شکل و صورت کلام اصلاحی همچون کذب است که هر دو سخنی غیرواقعی هستند؛ اما اصلاح، کذب نکوهیده نیست، چون هدفش اصلاح است نه افساد. در حالی که روایات دسته دوم – که اصلاح را قسم سومی از کلام می‌دانند که در تقابل با صدق و کذب‌اند - ناظر به مؤلفه‌های ماهیتی آنهاست؛ چرا که در توضیح اصلاح گفته شد که ماهیت آن ایجاد خیر و ثواب و ضد فساد است، اما ماهیت کذب، فساد و گمراهی است. پس ماهیت هر دو با هم متفاوت است.

آنجا که در روایت می‌فرماید: "وَ اللَّهِ، مَا سَرَقُوا وَ مَا كَذَبَ" یا اینکه "الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَذَّابٍ" دقیقاً ناظر به تفاوت ماهوی کذب و اصلاح است. به عبارتی، اصلاح از لحاظ ماهیت و هدف در تقابل کامل با کذب است، چون هدف کذب، افساد و هدف این سنخ کلام، اصلاح است. پس یک گروه از این دو دسته روایات، ناظر به وجوه ماهیتی اصلاح و گروه دیگر ناظر به جنبهٔ صوری اصلاح هستند. آنجا که روایات اصلاح را کذب ممدوح می‌داند مربوط به وجه صوری آن دو است و آنجا که اصلاح را جدای از کذب و وجه سوم کلام می‌داند، مربوط به وجه ماهوی

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

اصلاح با کذب است که با هم تفاوت دارند.

البته چه این وجه جمع مورد پذیرش باشد یا نباشد و حتی مخالف این جمع ادعا گردد و روایات دسته دوم را داخل در اطلاق کذب بداند، از این گفتمان در هر دو حالت به این نتیجه می‌رسیم که تبیین منتسب به اهل‌بیت: در تفسیر این آیات، اندیشهٔ اصلاح‌گری است و بس. بدین‌رو، از مجموع این روایات - که تحلیل هریک گذشت- دست‌کم و قدر مشترک هر دو صنف از روایات، به دست می‌آید که:

نخست: رویکرد صدق‌گرایانه در تفسیر این آیات - مطابق روایات یادشده در هر دو حالت - مورد تأیید نیست.

دوم: اتهام کذب بر انبیا حتی در این موارد، مطلقاً مردود است.

سوم: تبیین اهل‌بیت: از این آیات، اندیشهٔ اصلاح است. وجه اشتراک اندیشه اصلاح - در این روایات تبیینی از آیات - با کذب، همان "سخن غیر واقع" است که یا از استثنائات کذب و در این صورت، بلا عقاب و مسئولیت است؛ یا اینکه اساساً کذب نبوده و نوع سومی از کلام است.

چهارم: دست‌کم اینکه انگیزه در اصلاح کاملاً متفاوت با انگیزه در کذب حقیقی است.

البته باید به این نکته نیز توجه کرد که هدف پژوهشگر تأیید یا نفی کذب در موارد اضطرار یا آن مواردی که فقها حکم به جواز آن داده‌اند، نمی‌باشد؛ بلکه هدف تبیین اشکال و ابهامِ پیش‌آمده در مورد این آیات است که با نظریهٔ اصلاح قابل حل است. از این رو، در جواز توریه و دروغ در موارد اصلاح بین الناس و اضطرار، فقها به طور مبسوط سخن گفته‌اند. پژوهشگر همّت خویش را بر تبیینِ ابهام این آیات گذاشته است، نه بررسی و مرور فتاوای شرعی در این باره.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

۴. نتیجه‌گیری

با تحلیل، تطبیق و نیز نقد و بررسی دیدگاه‌های مفسران عامه و خاصه از تفسیر آیات کذب انبیا مشاهده شد که بر هریک از دیدگاه‌های موجود، اشکالات و نقدهایی وارد است، لذا نمی‌توان ادعا کرد که تبیین‌های ارائه شده در این رویکردها (چه صدق‌گرایانه و چه کذب‌گرایانه) تبیینی دقیق و خالی از اشکال است. اما با توجه به رویکرد سوم که همان تفسیر مکتب اهل‌بیت: بوده، و فهم آن و ارائه نظریه‌ای که بیان شد، می‌توان تفسیری دقیق از این آیات را به دست آورد که اشکالات دو رویکرد قبلی را نداشته و در عین حال، به نوعی مکمل آن دو رویکرد نیز باشد. این دیدگاه ایرادهای موجود در این دو رویکرد را رفع خواهد کرد و این حقیقتی است که تا کنون کمتر بدان توجه شده است؛ لذا در این مورد نظریه کذب انبیا نادرست است و در گفتمان مکتب اهل‌بیت: بدان "اصلاح" گفته می‌شود که دست‌کم با انگیزهٔ کذب حقیقی کاملاً متفاوت است.

در غالب موارد، توجه به رویکرد اهل‌بیت: در تفسیر آیات مشکله همراه با تحلیل و دقت وافر، می‌تواند راهگشا باشد. لذا پیشنهاد پژوهشگر در این باره آن است که مفسران با اهتمام و توجه و روی‌آوری به مکتب تفسیری اهل‌بیت: و بررسی دقیق‌تر و تحلیل آن، به درک بهتر و دقیق‌تری از آیات قرآن می‌رسند که مقاله حاضر تنها نمونه‌ای از آن بود.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱٤۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی‌حاتم)، مکتبة نزار مصطفی الباز، عربستان سعودی، تحقیق: اسعد محمد الطیب.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

۲. ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر (بی‌تا)، احکام القرآن (ابن العربی)، بی‌نا، بی‌جا.
۳. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱٤۲۲ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، دار الکتاب العربی، بیروت.
٤. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو (۱٤۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، دار الکتب العلمیة، بیروت.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱٤۱٤ق)، لسان العرب، ۱۵جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، بیروت، چاپ سوم.
٦. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱٤۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
۷. احمد بن حنبل (بی‌تا)، المسند، بی‌نا، بیروت.
۸. اصفهانی، سیده نصرت امین (۱۳٦۱ش)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، نهضت زنان مسلمان، تهران.
۹. اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف (۱٤۲۰ق)، البحر المحیط فی التفسیر، دار الفکر، بیروت.
۱۰. ایروانی، جواد (۱۳۹۱)، بازخوانی روایات توریه و حکم آن، دو فصلنامه حدیث‌پژوهی، سال ٤، شماره ۸
۱۱. آلوسی، سید محمود (۱٤۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول.
۱۲. بحرانی، سید هاشم (۱٤۱٦ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران.
۱۳. بغوی، حسین بن مسعود (۱٤۲۰ق)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱٤. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد (۱٤۱۸ق)، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۵. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم (۱٤۲۲ق)، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱٦. جصاص، احمد بن علی (۱٤۰۵ق)، احکام القرآن (جصاص)، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۷. دستغیب شیرازی، سید عبدالحسین (۱۳٦۲ش)، گناهان کبیره، قم، اسلامی.
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱٤۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق- بیروت، دارالعلم - الدار الشامیة.
۱۹. رفیع‌پور سید مهدی (۱۳۸۹)، توریه، مجله فقه اهل‌بیت، سال ۱٦، شماره‌های ٦۳ و٦٤.
۲۰. زحیلی، وهبة بن مصطفی (۱٤۱۸ق)، التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، دار الفکر المعاصر، بیروت

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

- دمشق، چاپ دوم.
۲۱. سید بن قطب، ابن ابراهیم شاذلی (۱٤۱۲ق)، فی ظلال القرآن، دار الشروق، بیروت- قاهره، چاپ هفدهم.
۲۲. سیوطی، جلال الدین (۱٤۰٤ق)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم.
۲۳. شبر، سید عبدالله (۱٤۰۷ق)، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، مکتبة الألفین، کویت.
۲٤. شریف عسکری، حسین (۱۳۹۰)، جواز دروغ از منظر روایات، فدک سبزواران، سال ۲، شماره ۸.
۲۵. صادقی تهرانی، محمد (۱۳٦۵ش)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، چاپ دوم.
۲٦. صادقی تهرانی، محمد (۱٤۱۹ق)، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، بی‌نا، قم، چاپ اول.
۲۷. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷٤ش)، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه، قم.
۲۸. طباطبایی، سید محمدحسین (۱٤۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه، قم.
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳٦۰ش)، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات فراهانی، تهران، چاپ اول.
۳۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم.
۳۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱٤۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دار المعرفه، بیروت، چاپ اول.
۳۲. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، ٦ جلد، مرتضوی، تهران، چاپ سوم.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳٤. طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸ش)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران.
۳۵.عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱٤۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم.
۳٦. فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر (۱٤۲۰ق)، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم.
۳۷. فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد (بی‌تا)، معانی القرآن، دار المصریه للتألیف و الترجمه، مصر، چاپ اول.
۳۸. فیومی، احمد بن محمد (۱٤۱٤ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ۲جلد، مؤسسه دار الهجرهٔ، قم، چاپ دوم.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]

۳۹. قرائتی، محسن (۱۳۸۳ش)، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، تهران.
٤٠. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا (۱۳٦۸ش)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ او.ل
٤١. کاشانی، ملا فتح‌الله (۱۳۳٦ش)، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، علمی، تهران.
٤٢. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱٤۰۷ق)، الکافی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، تحقیق: علی اکبر غفاری و آخوندی.
٤٣. مترجمان (۱۳۷۷ش)، تفسیر هدایت، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول.
٤٤. مجلسی، محمدباقر (۱٤۰۳ق)، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
٤٥. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷٤ش)، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیة، تهران.
٤٦. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳ش)، ترجمه قرآن (مکارم)، دار القرآن الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، قم.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-02]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1399.17.67.4.3]